حکیم فردوسی نظم نموده مثنوی برآورد سر آفرین کرد و گفت ٭ مبادا جز از مهر و خوبت جفت ٭ که هرمزد بادا درین بارگاه ٭ چو بهمن بکند از فرخ کلاه
دوم اسپم روز اول بود از هر ماه شمسی استاد عنصری فرماید بیت بگیرای شاه آزاده ملک طبع و ملک زاده ٭ ز دست دلبران باده درین هرمزد روز
زرآتشت بهرام گشته نظم بشه گفت فردا بهرمزد روز ٭ چو پیدا شود شمع گیتی فروز ٭ بفرمای تا مهتران سپاه ٭ بیایند بگشیر درین بارگاه
بنکبت درین روز سفر کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و مهر بر کاغذ و جز آن نهادن شاید درین روز وام دادن سیوم نام ستاره هرمز است
و آنرا بتازی مشتری خوانند حکیم سنایی راست بیت قوس و حوت است خانه هرمزد ٭ جدی و دلو از حمل بجوید مزد ٭ چهارم اسم سپهبد بن اسفندیار
باشد هرمز با اول مکسور و ثانی مفتوح بنون زده و معنی دارد اول نام رودیست در نواحی جرجان که منبع آن از کوههای تیارری منفجر میشود
و از جوانب چشمها بدان هریزد و مدها بدان می پیوندد چندانکه آبش از بسیاری غلبه سنگهای گران را بگرداند و درختان بزرگ را از
بیخ برکند و هیچ آفریده را قدرت و جرات آن نباشد که از آن عبور نماید مگر بسباحت و شناوری این نظم نموده شعر سخن چشمه چشمه که هرمز دیست روان
چون هرمز شمع دانی سوی جرجان برد ٭ دوم قصبه ایست که از نواحی سپهان هرو با اول مفتوح و ثانی زده و لیرا گویند و در عربی زون باشد هروانه
با اول مفتوح و ثانی زده و ماء ساکن باشد و آنرا مارستان نیز نامند و بتازی دار الشفا خوانند حکیم فردوسی فرماید بیت
بفرمود کاین را بهروانه که ٭ برند و همانگه کندش تبه ٭ شمس فخری بنظم آورده شعر دشمنش گرچه آدمی شکل است ٭ هست کمتر ببینی بهنانه ٭ ٭
هست دیوانه حکم کن شاها ٭ تا برندش بسوی هروانه هرو دوم با اول مفتوح و ثانی مضموم و تای فوقانی مضموم و هر دو واو مجهول حکم اسپنول را
گویند و بتازی آنرا ابزرطوطا خوانند هروک با اول مفتوح و ثانی زده و واو مفتوح بکاف زده نام خسرو پرویز است این لغت از جا بیاب نام
نوشته شد هروم با اول مفتوح و ثانی مضموم و معنی دارد اول نام پهلوانیست شیخ نظامی فرموده بیت هروش لقب بود زاغار کار
کنون بر دعی خواند آموزگار ٭ دوم نام شهر زنان است حکیم فردوسی راست بیت بفرمود با فیلسوفی ز روم ٭ بر دانا نزدیک شهر هروم ٭
هره با اول مضموم و ثانی مشدد و مفتوح مقعد را گویند و آنرا مرز بضم اول نیز نامند استاد روحی سمرقندی در صعوبت راه گوید قطعه
ده روزه راه پیش گرفتم چو مردمان ٭ با هفت مشت کرده و ده مانده باز ٭ کوهش بسان هره و دره آورده پیر هم ٭ دستش بسان شتلیه نهاده و زنار باز
استاد زکی مراغه در صفت زشتی و شکل کاغذ رقعه گفته نظم تنگ و تاریک چون در هره ٭ زشت و بدرنگ همچو بام زنار ٭ و زبان سامی
خوشه و دلیل جوار را نامند هرین با اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف و از مهیب را گویند مانند آواز اسباع و وحوش و آنرا هیرا
نیز خوانند هریو با اول و ثانی مکسور و یای مجهول و واو مفتوح سه معنی دارد اول منسوب بشهر هری را گویند دوم زری خالص ایچ بود و منوچهری راست قطعه
بدان خانه باستانی شدم ٭ سنجار چون آزمایش گری ٭ یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه ٭ که زرکاه آن سنگ چون چنبری ٭ گشادم در آن با فسونگری ٭
برافروختم زرد و دار آذری ٭ چراغی که شمع چنان می بود ٭ ز زر هریو هر خنجری ٭ سیوم زن فاحشه باشد ابو الحسن شهید نظم نموده قطعه چند بر دار آن هریو خوش
شود باده بر سر دوش نوش ٭ راست گوی که در گلوش کسی ٭ پوشکی را همی بمالد گوش فصل یای تحتانی هیرا با اول مفتوح شکنج بود
که در اندام و جز آن افتد و آنرا بتجعید کی و کنجکلی نیز گویند هیرمان با اول مفتوح بمعنی ارمغان باشد که مرقوم شد هیریان با اول مفتوح و ثانی زده نام
شهر سمرقند است فصل الف از باب زای منقوطه زاب با اول مکسور و تمک آب باشد حکیم انوری فرماید بیت اندشیه در سواحل دریای جاه تو
بسیار غوطه خورده و کم زاب یافت ٭ و در عربی دو معنی دارد اول زن را گویند دوم شلوار بود ازاز دوم با اول مفتوح و زای منقوطه اول بالف
کشیده و زای منقوطه ثانی موقوف و دال مفتوح نام غله ایست که آنرا الوسیا نیز گویند ازبر و ازبرم ازبر با اول مفتوح و ثانی زده و بای مفتوح در لغت
اول و ثانی با بای مکسور و یای معروف در لغت ثالث بمعنی یاد گرفتن بود و آنرا بتازی حفظ خوانند حکیم خاقانی فرماید بیت
روزی هزار بار بخوانم کتاب صبر ٭ چشم قبت لاجرم از بر نمیشود ٭ شیخ سعدی گفته شعر اگر خود هفت سبع از بر خوانی ٭ چو معنی الف بی نی ندانی
استاد فرخی نظم نموده قطعه با عطارد سه خامه سخن داند گفت ٭ هر دبیری که مدیوان کند آن تقریر ٭ از پی رسم در آموختن نا کرده
نامه خواجه بزرگان و سران از بر ازدر با اول مفتوح و ثانی زده و دال مفتوح برازده بمعنی لایق و سزاوار آمده حکیم خاقانی فرماید قطعه
صورت مردان طلب کز در میدان بود ٭ نقش بر ایوان چو رستم و اسفندیار ٭ روز را بخز بیت شراب از در خوردن ٭ ٭ ٭
هر چند چمن هست کنون از در و دیدار از دست بمعنی مطیع و محکوم و زیر دست باشد حکیم سنایی گفته بیت من که از دست انیم دانم
من کنون دست راست سلطانم از دست بر و از دست فرا در لغت اول با بای عجمی مفتوح و در لغت ثانی با فای مفتوح نان فطیر را گویند ازدف
با اول مکسور و ثانی زده نام میوه ایست سرخ رنگ که نهال آن از زمین شوره روید و آنرا کوژ مینز گویند ازرنگ با اول مفتوح و ثانی

زده و رای مفتوح نون زده و کاف عجمی خیار باشد **ازم** با اول مفتوح فرزند را گویند **ازل** با اول مفتوح سه معنی دارد اول آواز باشد دوم
بسیار بود سیوم بمعنی همه آمده **ازکت** با اول مفتوح ثانی زده و نون مفتوح رنجش باشد و در عربی بمعنی فربه آمده **ازیرا** با اول مفتوح ثانی مکسور بمعنی از زری
آن باشد و آنرا ازیرا نیز گویند مولوی معنوی فرماید **بیت** بگو دلرا که گرد غم نگردد ٭ ازیرا غم بخوردن کم نگردد **ازیز** با اول مفتوح ثانی مکسور رودی
معروف بانگ و ناله باشد مولوی معنوی گفته **مثنوی** گرد با او یک بهانه دلپذیر ٭ کای شه سیم زین کنیزک من نفیر ٭ زین سبب گر غیرت و رشک پدر
مادر فرزند دارد صد ازیز ٭ مادر فرزند بس جهاست ٭ او نیز در خور و چنین جور و جفاست **فصل با ز** با اول مفتوح سه معنی دارد اول
آیین و روش و رسم باشد دوم امراز بزیدن بود حکیم سوزنی بنظم آورده **قطعه** هجر و زمیان و تار زان کرد ار ٭ شغل زین طرز و حرفتی زان بز ٭
هجر ما بیت باد خانه بوق ٭ ساعتی باد بوق زین سو بز ٭ سیوم مخفف بزم باشد و در عربی بانی مشد و جامه ریسمانی را خوانند و با اول مکسور زنبور
باشد حکیم خاقانی فرماید **بیت** شاید اگر در حرم سنگ نه آب است ٭ نرسد اگر در ارم بز نبود میوه چین **بزان و بزانه و بزین** با اول مفتوح بمعنی درنده
باشد مسعود سعد سلمان راست **شعر** نه ابر بهارم که چندین بگریم ٭ نه باد بزانم که چندین بجویم ٭ امیر خسرو بنظم آورده **بیت**
ولایت دارم و گنج و خزانه ٭ سپاهی نیز چون باد بزانه ٭ حکیم سنائی فرماید **مثنوی** بالا از آنرمان چنین فرمود ٭ که سخن بیش ازین ندارد سود
زین غلامان ملکی بگزین ٭ که رود زی سنا چو باد بزین **بزغ** با اول مکسور افزاری باشد که بدان سنگ آسیه و تنغ و امثال آن بزدایند و آنرا بازی بمعنی
خوانند منصور شیرازی نظم نموده **شعر** دیده صیاقل آینه رخت کاز ٭ بود خاطر شاه فلک محل بزدایغ **بزدودن** با اول مکسور بمعنی پاک کردن
بزشک با اول ثانی مکسور شین منقوطه زده حکیم و طبیب و جراح را گویند چنانچه ابیات مستشهد دلالت بر همین معانی میکند و آنرا بعضی از صاحب فرهنگان
بهای عجمی تصحیح کرده اند و بجشک بجیم عجمی نیز درست است حکیم ناصر خسرو بمعنی حکیم نظم آورده **شعر** عرب بره شعر دارد و سواری ٭ بزشکی گزیدند مردان یونان
حکیم اسدی بمعنی طبیب گفته **قطعه** خورش باید از میزبان گونه گون ٭ نه گفتن گزین کم خورد زان فزون ٭ اگرچه بود میزبان خوش زبان ٭
بزشکی نه خوب آید از میزبان ٭ و حکیم ازرقی بمعنی جراح فرموده **بیت** باد خوار زمی چو سنگین دل بزشک و ستکار ٭ چه صنار و دارد آستین بزشیر
بزشم با اول مضموم و ثانی مفتوح شیم بزمی را گویند که از بن موی بر دمد و آنرا اشبانه برآورده و تابند و از آن شال بافند و آنرا کلغز نیز خوانند شیخ سعدی
شیرازی نظم نموده **بیت** یارم ز سفر آمد و دیدم که بزشم آورد ٭ چون نیک نگه کردم بیش آمد و شیم آورد **بزغ** با اول ثانی مفتوح نام جانوریست که آنرا
وزغ و مگل و یک نیز گویند شیخ نظامی فرماید **شعر** اگر خود شود غرقه در زهر مار ٭ نخواهد کسی از بزغ زینهار ٭ شرف شفروه نظم نموده **شعر**
ماهی از یافه در آبی بزغ کم سخنیست ٭ گو از خست آواز صد اخاموشیست **بزغمه** با اول ثانی مفتوح بعین زده و سین و میم مفتوح و های مختفی سبزی باشد
مانند ابریشم که در میان آب بهم رسد و آنرا شیر از آن تل یک گویند فردوسی گفته **بیت** بخشی گشته تیز در ریشش ٭ چون بزغ در بزغمه پنهان **بزغج**
با اول مضموم ثانی زده و غین منقوطه مضموم گویند درخت پسته یکسال میوه با مغز بار آورد و یکسال بی مغز و آن مغز دار را پسته گویند بی مغز
را بزغج نامند **بزم** با اول مفتوح ثانی زده دو معنی دارد اول مجلس شراب و عیش مهمانی و خوشحالی را گویند حکیم نزاری گوید **بیت**
اسباب طرب جمع کن و بزم بیارای ٭ طباق سموات چه گسترده و چه طی ٭ دوم نام دهیست از بوانات گویند که یکی از امام زادها در آنجا مدفونست
و در عربی دو معنی دارد اول گزیدن بود بدندان مثل دم و دوشیدن شیر باشد بانگشت سبابه و وسطی **بزمونه** با اول مفتوح نام روز دوم است
از ماههای ملکی **بزه** با اول مفتوح گوشه و طرفی از بزم بود از همای همایون مرقوم شد **بیت** ارم نقشی از بزمه بزم او ٭ قیامت نمود از زرم او
بزه با اول ثانی مفتوح و اخفای ها دو معنی دارد اول گناه باشد حکیم سنائی فرماید **شعر** یک گره را خانها پر غیبت و زر و بزه ٭
یک گره را کنجها پر طاعت و اعمال نه ٭ حکیم فردوسی است **مثنوی** ز هر گونه نظم آراستم ٭ بگفتم در و هر چه خود خواستم ٭
اگرچه دلم بود زان بابزه ٭ همی کاشتم تخم و رز و بزه ٭ دوم شخص مسکین و مرحوم بود **بزچه** با اول مضموم و ثانی مکسور و یای معروف بچه
را گویند و آنرا بزچه و بزچه نیز خوانند و تبازی حلوان خوانند و بعضی بمعنی برج جدی مرقوم نموده اند مختاری است **نظم** این بزچه که او کیا بچرد ٭
بال شیر خون شیر خورد ٭ خواجه عمید لوکی گفته **بیت** مخالفان ترا چون بزچه سلاخ ٭ سپه پایه از علت باد و چار سو مسلخ **بزیشه** با اول مضموم
و ثانی مکسور و یای مجهول ارده کنجد باشد **فصل با ی عجمی بزختن** با اول مفتوح بمعنی کدختن آمده **بزاوه** با اول مفتوح داشی را گویند
که در آن ظروف سفالین و خشت و آبک و امثال آن بزند امیر خسرو بنظم آورده **بیت** زین زیر باز طاس سفالینه کز مجوی
کاندر بزاوه دیگ تهی می پزد کلال **فصل با ی فوقانی تز** با اول مفتوح ثانی زده سه معنی دارد اول گل و گحل بود حکیم سوزنی نظم نموده **شعر**
نخواهم مغز گو از بهر آنرا ٭ که مغز گو ز خوردن سیر گنده تز ٭ دوم نام مرغی باشد که بیشتر در بوستانها بود و نیکو خواند پرید و آواز ک